**به نام آنکه جان را فکرت آموخت**

شاهنامه در جامعه­ی عشایری بختیاری: جنبه­های مردم شناسانه­ی پهلوان و پهلوانی

به یادبود جعفرقلی رستمی آخرین کلانتر بختیاری

نویسنده: پدرام خسرو نژاد

Iran, Vol. 44 (2006), pp. 321-326

مترجمان:

علی اصغر سلحشور

کارشناسی ارشد باستان شناسی دانشگاه هنر اصفهان

Email: [aliasgharsalahshoor@yahoo.com](mailto:aliasgharsalahshoor@yahoo.com)

سید مصطفی داشاد

دانشجوی کارشناسی ارشد باستان شناسی دانشگاه هنر اصفهان

Email: [mostafa.dashad@gmail.com](mailto:mostafa.dashad@gmail.com)

شاهنامه در جامعه­ی عشایری بختیاری: جنبه­های مردم شناسانه­ی پهلوان و پهلوانی

به یادبود جعفرقلی رستمی آخرین کلانتر بختیاری[[1]](#footnote-3)

نویسنده: پدرام خسرو نژاد

(مرکز شرق میانه، کالج اس. تی آنتونی، دانشگاه آکسفورد)

مترجمان:

علی اصغر سلحشور[[2]](#footnote-4)

مصطفی داشاد[[3]](#footnote-5)

به تاریخ ایران زَنید این رَغَم

بزرگی ز مردان ما گشته کم

اگر سال گردد فزون از هزار

همین است راه و همین است کار

شاهنامه یا "کتاب شاهان" نوشته­ی ابوالقاسم حسن فردوسی[[4]](#endnote-2) طولانی­ترین کتاب شعری است که توسط یک نفر سروده شده است. حماسه­اش در مورد تاریخ ایران (پارس) از زمان نخستین پادشاه، یعنی کیومرث که فرمان­روایی­اش را در روزگار آغازین بنیاد نهاد تا شکست ایرانیان از اعراب مسلمان در اوایل قرن 7 میلادی، روایت می­کند. فردوسی در سال 935 میلادی زاده شد و در سال 1020 میلادی از دنیا رفت. بنابراین او کار نوشتن کتابش را 4 قرن پس از فروپاشی شاهنشاهی باستانی ساسانی و آمدن اسلام به ایران، آغاز کرد (Davis 1992).

شاهنامه فردوسی آمیزه­ای از اسطوره، تاریخ، ادبیات، هنر و تبلیغات است و شعر زنده­ی حماسی است که جنبه­ها و نمودهای بی

شمار فرهنگی ایرانی را بیان و انتشار می­سازد. این کتاب، 62 داستان، 990 باب و در حدود 60 هزار بیت دارد که از این نظر بیشتر از 7 برابر کتاب ایلیاد هومر حجم دارد (Melville pers. Comm. Sept. 2005).

بنابراین سودمندترین و با نفوذ­ترین نوشته ادبی در قرون میانی اسلامی که در راه احیای زبان پارسی و فرهنگ ایرانی کمک شایانی کرد، حماسه فردوسی است که به ویژه از نظر زنده نگه داشتن میراث باستانی ارزشمند ایران، به درون جامعه ایرانی نفود کرده است. رویدادهای حماسی شاهنامه تنها مربوط به محدوده جغرافیایی ایران کنونی نمی­شود، بلکه مردمان و سرزمین­هایی چون افغان­ها، تاجیک­ها، ازبک­ها و قرقیزها را نیز دربرمی­گیرد.

به منظور درک آنچه شاهنامه به ارث برده و آنچه خود ایجاد کرده است، باید نسبت به سنت­های شفاهی و نوشتاری نهفته در این کتاب، به عنوان بخشی از فرایند انتقال داستان­ها و افسانه­های ملی، نیز آگاهی داشته باشیم. در حالی که سنت نوشتاری و مکتوب شاهنامه به صورت گسترده مورد مطالعه قرار گرفته است، اما سنت شفاهی به معنای واقعی بررسی و کنکاش نشده است (Davis 1996: 48 – 57). ماهیت سنت شفاهی هیچ­گاه مخالف شرط لازم بودن این نوع سنت مانند آنچه در کتاب فردوسی موجود است، نمی­باشد، اما از طرف دیگر چنین فرضی به طور حتم نمی­تواند مسلم انگاشته شود و ابهام منشأ شاهنامه غیر قابل حل باقی می­ماند.

ماری بویس (1957: 10 – 45) خاطر نشان می­سازد که سنت­های شفاهی با جمع­آوری و پیوند لایه­های مختلف داستان­ها و روایت­ها، نقش مهمی را در انتقال افسانه­ها و حماسه­های ملی ایفا می­کنند و تأثیر آنها بر شکل و وضعیت حماسه­های پارسی باستان و میانه را آشکار می­سازد. اولگا داویدسون (2000) با این استدلال که فردوسی نه تنها سنت شفاهی ایران قدیم را به ارث برد، بلکه او اشعار شفاهی پارسی جدید را از نو و در قالب شاعر شفاهی، ایجاد کرد، معتقد است که شاهنامه دارای بافتی شفاهی است. البته در این مقاله ما قصد نداریم تا در مورد شاهنامه به عنوان حماسه­ای شفاهی بحث کنیم، هر چند این اثر متنی نوشته و مکتوب است، ولی به نظر می­رسد به صورت غیر مستقیم متأثر از سنت­های شفاهی بوده است. هر چند حدود ده قرن از سرایش این اثر ارزشمند و یادمانی به جا مانده از فردوسی می­گذرد، اما حماسه­های پهلوانی و داستان­های شاهنامه هنوز منبع اصلی داستان­گویی در ایران به حساب می­آید.[[5]](#endnote-3) تمرکز بر جنبه­های عملکردی شاهنامه خوانی به عنوان تجربه­ی دست اول از یک سنت شفاهی زنده محسوب می­شود. به عنوان مطالعه موردی، شاهنامه خوانی در میان قوم بختیاری در این مقاله مورد بررسی خواهد گرفت.[[6]](#endnote-4)

**عشایر و کوچروهای بختیاری:**

در حدود 70 سال قبل جامعه ایران دچار تغییرات بنیادی گردید که به ویژه در میان گروه­های کوچرو بیشتر قابل ملاحظه بود. این تغییرات بیشتر در نتیجه­ی سیاست­هایی بود که توسط دولت­های مرکزی ایران اعمال می­شد و به روش زندگی کوچروی توجه نشان می­دادند. علاوه بر آن به نظر عامل مهم دیگری که در تسریع این فرایند دخالت داشت، جریان مدرنیزه کردن ایران در طول قرن گذشته بود. به همین دلیل هرگونه پژوهش و تحقیقی که در راه به دست آوردن اطلاعات و محافظت از تاریخ جوامع عشایری و کوچروی ایران کمک کند، امروزه از اهمیت فراونی برخوردار است (Khosronejad, 2006: 23).

بختیاری­ها یکی از ایلات مهم ایران هستند که دارای ارتباطات طولانی مدت با هم بوده­اند و تأثیر زیادی بر حیات سیاسی کشور ایران در سه قرن گذشته داشته­اند (Garthwaite 1983: 17 – 46). با این وجود، در تاریخ ایران همیشه به تعدادی شخصیت برجسته در میان بختیاری چون سردار اسعد[[7]](#endnote-5) ، سردار مظفر توجه شده است و نه به خود اقوام کوچرو و عشایر (Khosronejad 2006).

بخشی از مردمان کوچروی بختیاری در جنوب غرب زاگرس[[8]](#endnote-6) زندگی می­کنند که در سال دوبار بین مراتع زمستانی و تابستانی خود در حرکت هستند (Garthwaite 1983: 17 – 46)، در واقع در بهار آنجا را ترک می­کنند و پاییز دوباره به آن بازمی­گردند. بختیاری­ها مسلمان و شیعه­ی دوازده امامی هستند (Brooks, 2002: 91 – 11).

پژوهش نگارنده بر مناطق جنوب غربی در جلگه مرتفع لالی[[9]](#endnote-7) در استان چهار محال و بختیاری متمرکز شده است. بخش بزرگی از زاگرس از نظر تاریخی به دو قسمت تقسیم می­شود: لر کوچک و لر بزرگ (Digard 2002: 49 – 89). کوهستان­ها، متشکل از مرز شمال و شمال شرقی خوزستان، در فهم روند تکاملی و پیشرفت فرایند کشاورزی ایران بسیار حائز اهمیت است. منطقه از نظر اقتصاد ترکیبی با تمرکز بر دامداری بسیار ایده­آل است. دره­ها با دامنه­های بسیار حاصلخیز و فراوانی منابع آبی شرایط بسیار مساعدی را برای ترکیبی از فعالیت کشاورزی گسترده به همراه شبانی و کوچروی فراهم نموده است (Zagarell 1982).

**بختیاری و شاهنامه:**

سر اوستن هنری لایارد (1817 – 94) دیپلمات و باستان­شناس بریتانیایی، از معدود مسافرانی است که اطلاعات درستی را در مورد عشایر بختیاری، سبک زندگی، سنت­ها و عقاید آنها در اختیار قرار می­دهد (Layard 1894: 1 0 105). او همچنین تنها فردی است که جزئیات دقیقی را در مورد شاهنامه و خواندن آن در میان بختیاری­ها در دسترس قرار داده است. تاکنون ما هیچ اطلاعات و شواهدی در مورد جوامع عشایری و کوچروی دیگر در ایران که از شاهنامه به صورت منظم در زندگی روزانه­شان و به ویژه طول جنگ­هایشان استفاده می­کردند، نداریم.

لایارد در مورد شیوه­ی صحبت­کردن و گویش محلی بختیاری می­گوید:

" آنها به زبان فارسی که عموماً با نام لری شناخته شده است، صحبت می­کنند. در واقع شاخه­ای از پارسی اصیل باستان است که واژگان جدید عربی و ترکی به آن راه نیافته است. آنها فارسی قدیم و یا زبان پارسی باستان را حفظ کرده­اند. زبان آنها بیشترین شباهت را به زبان شاهنامه دارد تا آثار شاعران پارسی متأخرتر و ادبیات پارسی جدید و معاصر." (Layard 1894: 162)[[10]](#endnote-8).

در بخش دیگری از دفتر یادداشت­های روزانه­اش در مورد شاهنامه، او می­نویسد:

"شفیع خان یکی از معدود افراد عضو ایل­اش بود که می­توانست، بخواند و بنویسد. او بخش قابل توجهی از شاهنامه و دیگر اشعار شاعران بزرگ پارسی را از بر می­خواند و با روحیه­ی شاد و انبساط خاطر در حالی که با هم در حال سواری بودیم، ابیاتی را می­خواند" (Layard 1894: 132).

و در بخش دیگر در مورد اهمیت شاهنامه­خوانی قبل و در جریان جنگ خاطر نشان می­سازد:

" اردوی محمد تقی خان منطقه­ی بزرگی را دربرمی­گرفت. او نیروی در حدود 8000 هزار مرد را جمع کرده بود که شامل سواره­نظام و پیاده­نظام می­شد. آنها همیشه خود را در موقعیت جنگی قرار می­دادند و تفنگ­هایشان دائماً برای شلیک کردن آماده بود. و همواره خظر را نزدیک می­دیدند و رقص­هایشان،رقص­های حماسی و بانگ­ها و فریادهایشان، چون آوازهای جنگی بود. من بارها در طول اردوی محمد تقی خان شاهد تأثیر شعر بر مردانی بودم که در میدان جنگ هیچ ترحمی نشان نمی­دادند و کاملاً آماده بودند تا جان انسانی را با کمترین انگیزه و محرکی بگیرند. آنها تا دیروقت سرپا و ایستاده بودند و شب هنگام دایره­ای را دور محمد تقی خان که روی قالی­اش نشسته بود و در مقابل او آتش شعله­ور قرار داشت، تشکیل می­دادند. این آتش شعله­ور و سهمگین به سیمای بی­باکانه­ی آنها بیش از آنکه حالت انسانی بدهد، حالت خدایی و اسطوره­ای بخشیده بود. آنها با اشتیاق تمام به شفیع خان که در کنار خان نشسته بود و در حال خواندن بخش­هایی از شاهنامه در وصف کردار و قهرمانی­های رستم، پهلوان اسطوره­ای ایران، با صدای بلند و به صورت آهنگین بود، گوش می­دادند" (Layard, 1894: 211).

لایارد همچنین صحنه­های خاصی از شاهنامه که در مورد فرماندهان، نبرد تن به تن و فرزانگی و حکمت است و چگونگی اهمیت آن برای بختیاری­ها خاطر نشان می­سازد:

" گاهی اوقات یکی از شاعران و یا آوازخوانانی که مدام از اردوگاهی به اردوگاه دیگر سرگردان هستند، در میان قبایل با صدای بلند آواز می­خوانند و به افتخار خان و رئیس ایل اشعاری را در ارتباط با اینکه چگونه او دشمنانش را در میدان نبرد و جنگ تن به تن شکست داده، آنی و بدون لحظه­ای اندیشه می­خواند. او برخاست تا با دلاوری، فرزانگی، عدالت و خیرخواهی­اش نسبت به بیچارگان، رهبری به عنوان رئیس و خان [کلمه گم شده است؟] باشد. هیجان این مردان بی­باک هیچ حد و مرزی را نمی­شناسد. وقتی که کارهای شگفت­انگیز رستم که چگونه با یک ضربه­ی شمشیرش اسب و سوارکار را به دونیم می­کند و یا چگونه تنهایی لشکری از دشمن را شکست می­دهد، توصیف می­شود، چهره­های مصمم آنها، جسورانه و بی­باکانه­تر می­گردد. آنها بانگ و فریاد می­زنند و شمشیرهایشان را بیرون می­کشند و با دشمنان خیالی مبارزه می­کنند" (Layard 1894: 211).

و در نهایت به عنوان نکته­ای مهم برای این مبحث خاطر نشان می­سازد:

" وقتی شاعر از مرگ پهلوان مورد علاقه­یشان صحبت می­کند، آنها شروع به گریه و زاری می­کنند و به سینه­هایشان ضربه می­زنند و ناله­ی سوزناکی سر می­دهند و بر کسی که باعث و بانی این کار بوده لعنت و نفرین می­فرستند" (Layard 1894: 211).

**مرگ و بختیاری:**

مرگ و مراسم تدفین در میان بختیاری­ها از اهمیت زیادی برخوردار است. مرگ یکی از اعضای خانواده و یا ایل تنها یک رویداد زیستی مربوط به سوگواری در میان بستگان محروم به حساب نمی­آید، بلکه وظایف اخلاقی و اجتماعی که از نظر فرهنگی در قالب مراسم تدفین و ترحیم خود را نشان می­دهد، را شامل می­شود (Khosronrjad 2006، آماده چاپ).

وقتی شخص می­میرد، در واقع مراسم از همان لحظه مرگ او آغاز می­گردد و ممکن است برای چندین هفته و حتی یک سال به درازا بکشد. بستگان زنده از یک سو در پی دل کندن از مرده هستند و از سوی دیگر می­خواهند این ارتباط طولانی و همچنان وجود داشته باشد. بستگان نزدیک مرده در طول مراسم نسبت به میهمانان و حضار احترام ویژه­ای دارند و قبل از به خاکسپاری مرده به جسد توجه زیادی نشان می­دهند.این بستگان همچنین نسبت به جایگاه و مقام سوگواران برای خود تعهد و الزام اجتماعی قائل هستند و ناراحتی و سوگواری خود را در جمع ابراز می­دارند. بنابراین در بسیاری از بخش­های فولکلور بختیاری، سوگواری­ها، زندگی مردم و واقعیت­های جامعه­­ای را که این سوگواری­ها در آن وجود دارد، منعکس می­کند (Vahman and Asatarian 1991; 1995: 26 – 27)[[11]](#endnote-9).

در مراسم مردان و خوانین بزرگ ایل بختیاری، هنوز می­توان برخی سنت­های قدیمی را که در مناطق دیگر ایران از بین رفته است، مشاهده کرد (Khosronejad 2001: 56 – 75). زن مورد علاقه، همسر، دختر، خواهر و مادرش، گیس­های خود را می­برند، صورت خود را زخمی می­کنند و گاگِریو که نوعی سوگواری سنتی است سر می­دهند (Khosronejad 3005). مردان نیز با لباس سنتی، تفنگ­های خود را بیرون می­­آورند و به احترام و یاد بزرگ و خان خود تیراندازی می­کنند. تُشمال (نوازندگان سنتی) چپی (موسیقی ساز چپ)، یا موسیقی سنتی بختیاری در مراسم تدفین می­نوازد؛ مرد مجرب و متخصصی شروع به مرثیه­خوانی و شاهنامه سرایی می­کند (Khosronejad 2001: 60).[[12]](#endnote-10) مردی که به مرده نزدیک است، به صورت سنتی لباس می­پوشد و مادیان سفیدی را که مزین به نوارهای رنگی است و تفنگ­ها و سلاح­های متوفی را با خود حمل می­کند، تا نزدیکی مافِه – گَه ( بنای یادبود مکعبی مشخص) می­آورد. در شب اول قبر، آنها آتشی را بر مقبره­اش روشن می­کنند که تا صبح می­سوزد (Khosronejad 2001: 59).

**شاهنامه­خوانی:**

سرودخوانی و شاهنامه­خوانی (خواندن کتاب شاهان) نام آوازهایی هستند که توسط خوانندگان حرفه­ای به منظور عزاداری برای خان و مرد محبوب ایل خوانده می­شوند (Khosronejad 2001: 61). مصاحبه­هایی که با مردم بختیاری ترتیب داده شد و نیز تجزیه و تحلیل داستان­هایی که توسط آوازه­خوانان مجرب انتخاب می­شود، دلالت بر این نکته دارند که این آوازها منحصراً برای مردان بزرگ ایل، کسانی که شجاعت و دلاوری زیادی را از خود نشان داده بودند و یا از پایگاه اجتماعی مهمی برخوردار بودند، خوانده می­شد.[[13]](#endnote-11)

شاهنامه­خوانی به عنوان ابزاری برای مرثیه و سوگواری، پدیده­ای است که نمی­توان منشأ پیدایی آن در میان بختیاری­ها مشخص ساخت (Khosronejad 2005). بر اساس اظهارات لایارد، می­توان استدلال کرد که شاهنامه و شاهنامه­خوانی در میان بختیاری­ها کارکرد اجتماعی بسیار ویژه­ای داشته است که امروزه از تک­خوانی یا موسیقی جنگ (سرود) به سوگواری (شاهنامه­خوانی) تغییر شکل داده است (Layard 1894: 211 – 13). نسخه­ی شاهنامه که بختیاری­ها بر پایه­ی آن آواز مربوط به سوگواری را تنظیم می­کنند به طور کلی با نسخه­ی موجود شاهنامه فردوسی متفاوت است. آوازه­خوانان سنتی تنها قسمت­هایی از متن اصلی شاهنامه فردوسی را انتخاب می­کنند و ابیات جدیدی را به اول، وسط و آخر اشعار و آوازشان اضافه می­کنند. خوانندگان به صورت کلی، دفترچه­ای که آنها بخش­هایی از شاهنامه را در آن یادداشت کرده­اند و در میان خودشان آن ابیات رایج است، با خود دارند.[[14]](#endnote-12) سپس خوانندگان ابیات جدیدی را بر اساس شکل و سبک شاهنامه در وصف خصلت­های شخصی متوفی، ایل و طایفه، دین و اعتقادش و یا اطلاعاتی که خانواده متوفی به آنها می­دهد، تنظیم می­کنند.[[15]](#endnote-13) از این اشعار جدید به سبک شاهنامه می­توان مفهوم پهلوان و پهلوانی را ادراک و استنباط نمود. در این نوع از سوگواری­ها می­توان همیشه اثری از شاهنامه فردوسی را تشخیص داد.

اشعار مربوط به سوگواری در شاهنامه بختیاری، اکثراً صحنه­هایی را که از نظر سنت مهم هستند، توصیف می­کنند. باید خاطر نشان ساخت که سبک زندگی کوچ­نشینی ناچاراً مسئولیت­های مشخصی چون رسیدگی به امور ایل، دفاع از زن و بچه در برابر حیوانات و دزدان و مراقبت از احشام را برای مردان ایل ایجاب می­کند، وظایفی که در اندیشه این جامعه ماندگار و تثبیت شده است (Brooks 2002: 91 – 97). امروزه می­توان چنین صحنه­هایی را در اشعار شاهنامه که به صورت سوگواری و مرثیه در میان بختیاری­ها بازگو می­شود، شناسایی کرد.

صحنه­های جنگی چون، نبرد پهلوانان، خان­ها و ایلات با دشمنان، حیوانات وحشی و طبیعت، از رایج­ترین موضوعات مربوط به شاهنامه­خوانی محسوب می­شوند. بنابراین ما در بافتی از آدب و رسوم و سنت­های مربوط به تدفین قرار داریم و چیزی که باید انتظار داشت این است که در پایان، پهلوان ما خواهد مرد. اشعار، با متوفی (پهلوانان، خان­ها) شروع می­شوند و در مورد آنها صحبت می­کنند و گاهی اوقات دیالوگ و گفتگویی بسیار گیرا و احساسی میان خواننده و متوفی به وجود می­آید.

**برآمد :**

اندیشه تدفین و رستاخیز نمادین، موضوعی قدیمی و مشخص در جامعه بختیاری به حساب می­آید؛ به همان اندازه که یاد و خاطره­های فرد زنده نگه­داشته می­شود. تأکید و تکیه شاهنامه­خوانی بر تغییر شکل حافظه به سوی حکایت و روایت قرار می­گیرد. بنابراین با تحقیقات مردم­شناختی، ما باید نسبت به ارتباطات روایی­شناختی که نیازمند رعایت ساختاری روایی است، حساس شویم و توانایی لازم برای تفسیر تجاربی چون تصورات الگویی و شماتیک را داشته باشیم. در واقع، تبدیل خاطره به روایت، ارتباطات تجربه اصلی را سست می­کند و درست مانند متون نوشتاری است که اطلاعات مستقل و در دسترس را از الهام اولیه نویسنده تفکیک می­سازد. بختیاری­ها در صدد ادامه دادن سنت­های دلاوری و "مردانگی" از طریق شاهنامه­خوانی هستند و این دیگران را تشویق می­سازد تا تصدیق کنند که مردان ایل بختیاری، نوادگان همان جنگجویان بزرگی­اند که دیگر زنده نیستند.

در نبود تاریخ نوشتاری و مکتوب، سنت­های شفاهی به عنوان وسیله­ای هستند که با استفاده از آن، جامعه بختیاری گذشته خود را سامان می­دهد. اشعار و آداب و رسوم مرتبط با سنت­های تدفین اهمیت بیشتری در ثبت رویدادهای تاریخی دارند و به بازسازی بخش­هایی از هویت بختیاری کمک می­کنند. برای آنها مرگ تنها پدیده­ای شخصی نیست، بلکه وظیفه­ای اجتماعی است که در آن خانواده و اجتماع در بستر کرده حاضر می­شوند، تا صبح بیدار می­مانند و مراسم مرتبط با تدفین و تشییع را انجام می­دهند. بنابراین این مراسمات، ارتباطات از هم گسسته را دوباره بازسازی و محکم می­سازد و مجدداً بر استمرار و انسجام اجتماعی تأکید می­کند. همچنین مرگ به همراه تشریفات خاصی است و اهمیت زیادی دارد.

شاهنامه­خوانی درجامعه بختیاری باعث می­شود که خانواده­ها و طایفه­ها به هم نزدیک­تر گردند و تقویت گروه اجتماعی را در پی دارد. کارکرد اجتماعی شاهنامه­خوانی تنها به مرگ افراد محدود نمی­شود، و این تجربه­های فرهنگی، سطح بالایی از هیجانات و احساس و استحکام پیوندهای اجتماعی را به وجود می­آورد. آنها در جامعه بختیاری حس خوشایندی از نامیرایی می­بخشند و در عین حال با مرگ یکی از اعضای ایل، این پیوند که به صورت موقت از هم گسسته شده بود، دوباره برقرار می­شود.

با ادامه­ی روند تحقیقات در مورد مراسم­های سوگواری جامعه کنونی بختیاری می­توان به شواهد زیاد قوم­نگاری و مردم­شناختی دست یافت که این مدارک برای انسان­شناسان علاقه­مند به زندگی جوامع کوچرو و عشایری در ایران بسیار مفید است. این شواهد تنها اطلاعاتی در مورد دارایی، جایگاه و اعتبار اجتماعی بختیاری­ها نیست، بلکه بدون هیچ اغماضی در مورد تشریفات و مراسم­های مذهبی، باوره، عقاید و حتی در مورد اشخاص و به خصوص افرادی که به سوگواری می­پردازند، نیز اطلاعاتی سودمندی را در بردارند.

برخی از اشعار مرتبط با شاهنامه­خوانی

سراینده: استاد بهروز احمدی، مسجد سلیمان، 2004.

سُرایند یکی قصه­ی دردناک

که شیران جنگی بخفتند به خاک

زِ شیران اگر من حکایت کنم

به دفتر دِویست سَر روایت کنَم

چو بیشه تهی گشت از نره شیر

شغالان درآیند به بیشه دلیر

که ای پهلوان زاده بچه شیر

نزاید دگر چو تو شیرمرد و دلیر

زِ دست تهی بر نیاید هنر

اگر بشکند گردن شیر نر

به کوه، شیر لرزد زِ نامت هنوز

چه فرقست که پیشت شب است یا که روز

کنم جستجو رد اسبانشان

دهد بوی غیرت جای اطراقشان

**پی­نوشت­ها:**

1. این مقاله ترجمه­ای است از:

   The Shāhnāmeh in Bakhtiāri Nomadic Society: Anthropological Aspects of Hero and Heroism.

   Author: Pedram Khosronejad, Iran, Vol. 44 (2006), pp. 321 – 326. [↑](#footnote-ref-3)
2. کارشناس ارشد باستان­شناسی دانشگاه هنر اصفهان

   Email: [aliasgharsalahshoor@yahoo.com](mailto:aliasgharsalahshoor@yahoo.com) [↑](#footnote-ref-4)
3. دانشجوی کارشناسی ارشد باستان­شناسی دانشگاه هنر اصفهان

   Email: mostafa.dashad@gmail.com [↑](#footnote-ref-5)
4. فردوسی، اهل توس خراسان در شمال شرق ایران بود. [↑](#endnote-ref-2)
5. به دلیل مزیت­های این شاهکار ادبی و برتری و استیلای فارسی در منطقه، سنت­های نقالی و نیز شاهنامه­خوانی به صورت کلی در فارسی جدید شکل گرفت (نقالی نوعی سنت داستان­گویی ایرانی است که در آن روایت­های حماسی و مذهبی به شکل­های گفتاری و نوشتاری منتقل می­شده­ است). در مورد نقالی، بنگرید Dustkhah 1966: 73 – 88; Kazem 1975: 142 : 48, Page 1977. در مورد شاهنامه­خوانی بنگرید Lesan 1975: 2 – 16. و در مورد داستان­گویی در ایران بنگرید Page 1979: 195 – 215. [↑](#endnote-ref-3)
6. در کنار تحقیقات میدانی در ایران، افراد و مؤسسات دانشگاهی زیادی در زمانی بیشتر از چهار سال نگارنده را در جمع­آوری اطلاعات برای استفاده در این مقاله کمک کردند. لازم می­دانم قدردانی خودم را از این افراد داشته باشم: دکتر Henry T. Wright و بخش مرد­م­شناسی دانشگاه میشیگان، پروفسور Gene R. Garthwaite و بخش تاریخ کالج دارتموس (Dartmouth) و در ارتباط با مطالعه جوامع ایرانی، دکتر J. P. Digard، استاد راهنمای پایان­نامه دکترای نگارنده و سرانجام مرکز تحقیقات آزمایشگاهی CNRS/Monde Iranien, Paris. [↑](#endnote-ref-4)
7. حاجی علی قلی خان سردار اسعد، یکی از برجسته­ترین سران ایل بختیاری است. برای اطلاعات بیشتر در مورد او و دیگر سران بزرگ بختیاری، بنگرید: Digard and Sadidi Sirjani 1935: 543 – 51. [↑](#endnote-ref-5)
8. بخش مرکزی کوه­های زاگرس. در مورد کوه­های زاگرس، بنگرید: Ehlers 1935: 551 – 52; Zagarell 1982. [↑](#endnote-ref-6)
9. عرض جغرافیایی 32 درجه و 19 دقیقه و 40 ثانیه شمالی و طول جغرافیایی 49 درجه و 5 دقیقه و 37 ثانیه شرقی و ارتفاع از سطح دریا در حدود 339 متر. منطقه­ای که نواحی شمال خوزستان در نزدیکی مسجد سلیمان و کوهرنگ [عرض جغرافیایی 32 درجه و 38 دقیقه و 5 ثانیه شمالی و طول جغرافیایی 50 درجه و 7 دقیقه و 17 ثانیه شرقی و حدود 2282 متر ارتفاع از سطح آبهای آزاد.] را در بر می­گیرد. [↑](#endnote-ref-7)
10. در مورد گویش بختیاری بنگرید: Lorimer 1954: 542 – 55; 1955: 92 – 110; 1963: 55 – 68. [↑](#endnote-ref-8)
11. در اینجا فرصت را غنیمت می­شمارم تا از آقای دکتر وَهمن (F. Vahman) به خاطر مهمان­نوازی در مدت اقامت نگارنده در موسسه­ آموزشی­اش در دانمارک و نیز ابراز لطف او در بخشیدن دو کتاب از کتابخانه شخصی­اش سپاس­گزاری کنم. [↑](#endnote-ref-9)
12. فردوسی ترکیبات موسیقایی زیادی را در شاهنامه بیان می­دارد که از آن میان می­توان به سرود و ترانه اشاره داشت. سرود نوعی موسیقی است که معنا و مفهوم مذهبی ندارد و شامل انواع مشخصی مانند موسیقی درباری، موسیقی نظامی، موسیقی اجرا شده در محاکم ابتدایی و در خانه­ها اشراف می­شود. موسیقی نواخته شده در دربار با نام خسروانی شناخته می­شود. موضوعات چنین ترکیباتی منحصراً بر زندگی شاهان تمرکز دارند. [↑](#endnote-ref-10)
13. اطلاعات به دست آمده از طریق مصاحبه­های شخصی و تحقیق میدانی انجام گرفت. [↑](#endnote-ref-11)
14. اطلاعات این بخش به واسطه­ی کار شخصی و میدانی و مطالعات یکی از شناخته شده­ترین و محبوب­ترین شاهنامه­خوانان به نام استاد بهروز احمدی در مسجد سلیمان به دست آمد. لازم می­دانم سپاس­گزاری خود را از او به خاطر لطف و صبری که در طول مدت اقامت نگارنده در خانه­اش و نیز اطلاعات ارزشمند و مهم او در مورد شاهنامه و سوگواری­های سنتی قوم بختیاری، ابراز دارم. [↑](#endnote-ref-12)
15. اطلاعات این بخش به روش مطالعه میدانی، شخصی و تجزیه و تحلیل اشعار مرتبط با سوگواری­ها صورت پذیرفت.

    **Bibliography:**

    Boyce, M. 1957. “The Parthian Gozan and Iranian Minstrel Tradition”, JRAS: 10-45.

    Brooks, D. 2002. “Sacred Spaces and Potent Places in the Bakhtiari Moimtatins” in The Nomadic People of Iran, ed. R. Tapper and J. Thompson, pp. 91-101. Azimuth Edition, U.K.

    Davidson, O. 2000. Comparative Literature and Classical Persian Poetic: Seven Essays. Costa Mesa, California, Mazda Publisher.

    Davis, D. 1992. Epic and Sedition: The Case of Ferdowsis Shahnameh. Fayetteville, University of Arkansas Press.

    * 1996. “The Problem of Ferdowsi’s Sources”, JAOS 116 no. 1:48-57.

    Digard, J.P. 2002. “The Bakhtiari”, in The Nomadic People of Iran, ed. R. Tapper and J. Thompson, pp. 49-89. Azimuth Edition, U.K.

    * and Sadidi Siijani, A. 1935 “Bakhtiari Chefs”, Elr, vol. Ill: 543-51.

    Dustkhah, J. 1966. Naqqali, honar-e dastansarayie me Hi, vol. 3, pp. 73-88. Jong.

    Ehlers, E. 1935. “Bakhtiari Mountains”, Elr, vol. Ill: 551-53.

    Garthwaite, G.R. 1983. Khans and Shahs: A documentary of the Bakhtiari in Iran, pp. 17^46. Cambridge University Press.

    Kazem, S. 1975. “Naqqali va Shahnameh khvani”, Honar ve mardom, nos. 153/154: 142^48.

    Khosronejad, P. 2001. UEtude et Г analyse des lions tombaux en pierre dans les societes nomades bakhtiaris de Г Iran, Memoire de D.E.A. Ecole Pratique des Hautes Etudes, Sorbonne.

    * 2005. The Missing: Material culture, Spiritual and Personal Loss in Traditional Lamentation. Paper presented at seventh

    BIPS workshop, Cambridge. Abstract published in BIPS Newsletter 2005.

    * 2006. “Learning About the Nomads in Iran Through their Material Culture and Oral Traditions of Death and Dying”, Anthropology News, vol. 47, no. 3, p. 23.
    * 2006, in press. “Where is my place? Be an Ethnographer in Women Lamentation Ceremonies”, Anthropology News, vol. 47, no. 4 (in press).

    -t Layard, A.H.A. 1846. “Description of the Province of Khuzistan”, Journal of the Royal Geographical Society of London, vol. 16: 1-105.

    * 1894. Persia, Susiana, And Babylonia: Including A Residence Among the Bakhtiari and Other Wild Tribes Before The Discovery of Ninneveh. John Murray, London.

    Lesan, H. 1975. “Shahnameh khani”, HM, vol. 14, nos. 159/160: 2-16.

    Lorimer. D.L.R. 1954. “The Popular Verse of the Bakhtiari of

    S.W. Persia: I”, BSOAS, vol. 16, no. 3: 542-55.

    * 1955. “The Popular Verse of the Bakhtiari of S.W. Persia: II: Specimens of Bakhtiari Verse”, BSOAS, vol. 17, no. 1: 92-110.
    * 1963. “The Popular Verse of the Bakhtiari of S.W Persia: III: Future Specimens”, BSOAS, vol. 26, no. 1: 55-68.

    Melville, Ch. September 2005. The Shahnama.

    <http://shahnama.caret.cam.ac.uk/theShahnama.php>

    Page, M. 1977. “Naqqali and Ferdowsi: Creativity in the Iranian National Tradition”. PhD. dissertation, University of Pennsylvania.

    * 1979. “Professional Storytelling in Iran: Transmission and Practice”, Iranian Studies, vol. XII, nos, 3^4: 195-215.

    Vahman, F. and Asatarian, G. 1991. West Iranian Dialect Materials, II: Short-Stories of the Bakhtiaris. Museum Tusculanum Press, University of Copenhagen.

    * 1995. Poetry of the Bakhtiari: Love poems, Wedding Songs, Lullabies, Laments with Introduction, Translation & Notes, pp. 26-27. The Royal Danish Academy of Science and Letters. Munksgard, Copenhagen.

    Zagarell, A. 1982. The Prehistory of the Northeast Bakhtiari Mountains, Iran: The Rise of a Highland Way of Life. Wiesbaden. [↑](#endnote-ref-13)